

بعد از آن مرداد گران

مسعود ابراهیم نژاد

بعد از آن مرداد گران

خشم تو خفته در خاکستر تابستان...

(قتل عام تابستان)

مرداد بود و گرما بیداد میکرد...

آفتاب تموز بر انجیر میتابید و به میوه های آن رنگ و طعم میداد...

مرداد را در مازندران فصل انجیر پزان نیز مینامند. چرا که آفتاب در این فصل بقدری با سخاوت است که با گرمای بی دریغش موجب رنگ گرفتن و رسیدن انجیر میگردد... اما انجیر دار (درخت انجیر به زبان مازندرانی) شهر من قایمشهر ماجرا های دیگری غیر از رسیدن و طعم گرفتن انجیر را به یاد دارد... مرداد برای انجیر دار شهر من یاد آور رسیدن انجیر نیست... انجیر دار شهر من نیز تنها دیگر انجیر هایی به رنگ و سرخی خون میدهد... طعم انجیر هایش هم فرق دارد... آخر انجیر دار شهر من یک انجیر دار معمولی نبود...

در پای انجیر دار شهر من خونهای پاک و عزیزی ریخته شد...

بار اول تابستان سال 60 بود که یک شب حدود نیمه های شب انجیر دار ما با صدای موتور و هم همه عده ای از خواب شبانه بیدار شد... انجیر دار صدای عده ای را شنید که نعره های مستانه میزدند و چهره های کریه انباشته از ریش داشتند... انجیر دار بیچاره عده ای را هم دیده بود که دست بسته و چشم بسته اما پر غرور و سر افراشته به سویش میآمدند...

اینها کی هستند؟؟ چرا به سمت من میایند؟؟ چرا چند نفری را با دستها و چشمهای بسته به سمت من میاورند و برای چی اینها رو به ردیف کنار من به خط کردند؟؟ تازه داشت چیزهایی دستگیر انجیر دار میشد که یکی از اونهایی که ریش و چهره ایی کریه تر از همه داشت فرمان داد که با تمام قدرت گاز موتورها را فشار دهند تا صدای موتورها هر صدای دیگری را خفه کند... تعدادی از موجودات ریشدار و کریه المنظر که پاسدار نامیده میشدند گاز موتورها را گرفته بودند و چند نفر دیگر با تفنگهای ژ-3 به سوی آدمهایی که دستها و چشمهایشان بسته بود نشانه رفتند... آن پاسداری که از همه کریه تر بود، نامش امرالله نوروزیان بود و فرمان داد... آماده... هدف... آتش... و لحظاتی بعد پاسدار شاهین مقدم، محمد قادری (معروف به ممد سه گوش)، پاسدار حافظی جویباری و تعدادی شغال دیگر ماشه های تفنگهایشان را کشیدند تاچند جوان رعنا ناله کنان در خون خود بغلندند... آری اینها اولین سری های فرزندان آگاه و غیور خلقمان بودند که در پای درخت انجیر در کنار شهر قایمشهر در جاده شیرگاه به خون غلتیدند... اما این تازه شروع ماجرا بود... شب بعد و شبهای بعد این ماجراها با دست اندرکاری گروههای دیگر پاسداران اسلامی به اجرا در میآمد. پاسدار هرزه و اوباش معروف شهرمان مختار اسماعیلی (فرمانده کمیته)، گرزین، پاسدار موحدی و سیروس ابویی نیز از چهره های بد نام این جنایات هولناک بوده اند...

هر چند که این اعمال سالها ادامه داشت و با وجودی که پاسداران اسلام بارها محل اعدام را تغییر دادند اما

انجیر دارد در بین زندانیان سیاسی قایمشهر همواره نشان و سمبل خون عزیزان ما بود که بر زمین ریخته شده بود...

بار دیگر در سال 67 انجیر دار شهرمان شاهد یک نسل کشی دیگر بود... اما این بار میخوام از انجیر دار بیرسم که ای انجیر دار صبور و رنج کشیده... ای انجیر دار که شاهد ده ها مورد تیرباران و اعدام عزیزان ما بودی... به یاد داری که در سال 67 چند تا از عزیزانمان را در کنار تو به گلوله بستند؟؟؟ و یا اونها را از شاخه های تو آویزان کردند؟؟؟

انجیر دار عزیز آخر حتما میدانی که اینبار پاسداران اسلام دیگر حتی به خانواده های دوستانم هم نگفتند که کی و به چه شکلی آنها را اعدام کردند!

حتی به کسی نگفتند که آنها را کجا دفن کردند!

انجیر دار صبور! آیا تو در میان آن اعدامیها حسین صارمی را هم دیدی؟؟ حسین خیلی پسر خنده رو و شادی بود. حتما از صدای خنده های اون اونرو به یاد داری... کمی فکر کن... حسین براستی که عاشق بود... در آخرین روزهایی که من با حسین هم بند بودم حسین چندین بار با تمام احساس این شعر را برایم زمزمه میکرد...

اگر آن ترک شیرازی بدست ارد دل ما را

به خال هندویش بخشم سر و دست و تن و پا را

اگر کس چیز میبخشد از آن خویشتن بخشد

نه چون حافظ که میبخشد سمرقند و بخارا را...

آری حسین از آن خویشتن بخشید... حسین جان عزیزش را در راه ترک شیرازی اش بخشید...

انجیر دار عزیز آیا مولا جبلی رو دیدی که آوردند؟ حتما پای تو اونرو هم به دار آویختند... مولا آزاد شده بود و فقط برای پاره ای توضیحات دوباره احضار شده بود...

مولا وجودش سرشار از عشق و محبت به همنوعش بود... اون واقعا مولا بود... مولای عاشقان و منادی مهر ورزی بود... مولا را اگر بدرستی تعریف کنم، خود عشق بود... مولا اصلا در وجودش ذره ای خشونت یافت نمیشد... همواره آروم و متین و خنده رو بود... آخر چطور میشود که چنین انسانی را بدار آویخت؟؟؟

آخر به چه جرمی؟؟؟ به جرم تنها مهر ورزیدن و عشق به دیگران؟؟؟ آری بدون شک این بزرگترین جرم و گناه از نظر اسلامگرایان میباشد...

انجیر دار صبور! تو بهرام گرایلی را ندیدی؟ شاید محمودمزریجی را دیده باشی؟؟ اون بچه گنبد کاوس بود...

و یا شاید مهدی موسوی را شناخته باشی؟؟؟

انجیر دارشاهد... کمی بیشتر فکر کن ببین که احمد غلامی را بیاد میآوری؟؟؟

انجیر دار میدونی که منیره ، خواهر احمد هم بدار آویخته شد؟ فریده روحانی هم همینطور...

رجب توکلی و محمود قلی پور را چطور؟ اونها هم سر بدار شدند...

اونها حتی حسین کلانتری و مهدی ایلکا را هم بدار آویختند...

وای جنگل را بیابان میکنند...

هیچ حیوانی به حیوانی نمیدارد روا...

آنچه این نا مردمان با جان انسان میکنند...

انجیر دار، یادت باشه که سینه تو مخزن اسرار فراوان هست. امیدوارم که یک روزی بتوانم پای صحبتها و درد دل تو بنشینم...

من اما این را مطمئنم که تو هرگز اون جنایتها را فراموش نخواهی کرد و تا ابد اون جنایتکاران را نخواهی بخشید... همانطور که خوانواده های داغدار اون سرافرازان سریدار نخواهند بخشید...

+++++

برچیده تبرستان از دیدگاه.

<http://www.didgah.net/maghalehMatnKamel.php?id=14377>